

از مکاتیب علامه قزوینی

بآقای مجتبی مینوی (۱۲ شهریور ماه ۱۳۰۵)

فقره ای که قبل از همه مطالب دیگر باید جواب عرض کنم مسئله مسافرت حضرت عالی است به هندوستان که رأی بنده را در آن استفسار فرموده بودید و برای اینکه سرکار را چشم انتظار نگذارم و موقع مسافرت نگذرد فوراً بعرض مختصری مصدع میشوم ، سابقاً دوست فاضل من آقای میرزا عباس خان اقبال اشاره ای در این خصوص شفاهاً به بنده نموده بودند و من آنوقت خدمت ایشان عرض کردم که يك چنین جوان فاضل محقق مدقق متبحر باقوه انتقادی عمیق دقیق حریف است که از دست ایرانیان بیرون بجهد و سایرین در خارجه از وجود او انتفاع ببرند و مطبوعات ادبی خود ایران از موشکافیها و تدقیقات فاضلانۀ او محروم بمانند ، و این فقره را که آنوقت عرض کردم از راه مصلحت بینی شخص حضرت تعالی نبود بلکه چیزی بود بطور عموم و اطلاق برای خیر و مصلحت مطبوعات ایران بعقیده بنده ، چه واضح است که بنده بواسطه عدم مسافت و بعد عهد از جزئیات و تفصیل اوضاع دوستان اطلاعی ندارم که مصلحت بینی شخصی در آن خصوص بتوانم بنمایم ، ولی اکنون که بواسطه این مرقومه ثانوی درست از کیفیت اوضاع خود بنده رامسبوق فرموده اید و نیز چون از مرقومه جوفی دوست قدیمی خود آقای یوردادود می بینم که حضرات حقوق نسبتاً کافی میدهند یعنی ماهی صدویست تومان و مخارج ذهاب و ایاب را نیز متکفل میشوند و نیز حضرت آقای میرزا ابوالحسن خان فروغی نیز این فقره را مصلحت دیده اند و نیز چون اینجا این مسئله را در حضور بندگان آقای میرزا محمد علیخان فروغی مدظله العالی مطرح نمودم و ایشان نیز مصلحت دیدند و فرمودند اگر این سفر برای ایشان منفعت مادی داشته باشد البته بسیار خوب است زیرا که علاوه بر منفعت مادی باعث کسب تجارب و دیدن خارجه و باز شدن چشم و گوش و نحو ذلك خواهد شد لهذا بواسطه مجموع این ملاحظات مذکور (بعد از تشکر قلبی از اینکه با وجود عدم معرفت شخصی بجال بنده از باب حسن ظن باین ضعیف از بنده استفسار مصلحت بینی نموده اید) بنده اکنون نه فقط در این سفر عیبه و ضرری و حرجی نمی بینم بلکه بناءً علی المقدمات المذكوره این سفر را دارای منافع و محاسن بسیار نیز برای حضرت عالی می بینم بخصوص که نزد دوست قدیمی فاضل من آقای یوردادود تشریف خواهید برد و ایشان اند که در حقیقت باهت و بانی این کار اند و خودشان نیز همین کار را کرده اند و بازن و بچه از طهران به هندوستان سفر کرده اند و سرکار عالی که گمان میکنم متاهل نیستید وزن و بچه ندارید و سفر برای سرکار بدرجات آسان تر است و انگهی شکی نیست که آقای یوردادود که قریب يكسال است آنجا هستند و از اوضاع آنجا بخوبی مسبوق هستند دیده و شناخته و سنجیده سرکار را میطلبند و ایشان کسی نیستند که یکی از ابناء وطن خود را ندیده و سنجیده آواره بلاد غربت نمایند پس باید توکل بر خدا کرده هر چه زودتر و سایل حرکت خود را فراهم بیاورید تا همانطور که آقای یوردادود مرقوم فرموده اند در ماه نوامبر وارد بمبئی شوید ، خیلی خوب فرمودید که کاغذ آقای یوردادود را برای بنده فرستادید چه خواندن این کاغذ بکلی خیالات مبهم تاریک بنده را روشن نمود بطوری که اگر بخود من این کاغذ را مرقوم میفرمودند اگر مسئله زن و بچه نبود بلا تأمل عازم میشدم .

باری این سفر بحسب اوضاع ظاهری (والعلم عندالله) عین مصلحت و محض صواب و صواب محض است .



عینک بلاشبه بمقیده بنده باعین است و همین طور هم در بهار عجم در باب عین مع الیاه مسطور است و در آنجا خواهد زیادی نیز از اشعار متأخرین برای این کلمه آورده است (رجوع فرمائید بآن کتاب) .



اما املائی قاتر یا قاطر، چون این کلمه ترکی است و چون در کلمات ترکی بخصوص در مورد حروف ت ط د ، و ق غ خ ، و س ص هیچ املائی ثابتی موجود نیست و بر حسب امکانه و از منته مختلفه این نوع کلمات گاه بتای منقوطه و گاه بطای مؤلفه و گاه بدال نوشته میشود لهذا بنده گمان میکنم که قاطر و قاطر (و حتی قادر بدال که در جامع التواریخ مکرر گویا مذکور است) همه صحیح است و صحت هیچکدام مستلزم غلط بودن دیگری نیست ، در کتب عربی مؤلفه در عهد مالیک مصریه در کلمه تیمورتاش که از اعلام ترکی است هم تیرتاش و هم طرطاش و هم در دوش هر سه قسم نوشته شده است ، و همچنین الاداغ که نام کوهی است در آران در کتب تواریخ فارسی و عربی هم الاداغ و هم الاطاق و هم الاثاغ و هم الاثاق و هم الاطاق و هم الاطاع همه نوشته شده است و همه صحیح است و هیچ کدام را نمیتوان گفت ترجیحی بر دیگری دارد ، و قس علی ذلک هزارها کلمات ترکیه دیگر را که اینجا موقع تفصیل آن نیست .



کلمه ابوالبطحاه در کتاب ادب الدنیا و الدین ماوردی که شعر معروف اعلمه الرمایه کل یوم الخ را باونسبت داده است بلاشک باید تصحیف ابوالطهجان باشد و ابوالطهجان قننی از شمرای معروف عرب است که ترجمه حالش در کتب ادب از جمله اغانی و طبقات الشعراء ابن قتیبه مسطور است ، و در قائل بیت مذکور اختلاف شدیدی است که فعلا فرصت نقل اقوال مختلفه آن نیست و بنده گویا در یکی از حواشی جهانگشا غالب این اقوال را جمع کرده ام .



در خصوص هامن و فرعون هیچ شکی نیست که نباید این فقره را برای تنظیر در عدد و باب (۱) ذکر نمود که بخوبی جاها بر میخورد و انگهی اصل مطلب یمی اصل حکایت چندین تاریخی نیست که تحقیق در آن بتوان نمود و جزو افسانههای یهود است که اغلب آنها اساس تاریخی ندارد .



در خصوص اضافه کردن کلمات « مشهور بلعوی » بعد از اسم ناصر خسرو بمقیده این ضعیف نباید این کار را کرد چه ناصر خسرو قطعاً علوی نبوده است و علاوه کردن این کلمات اغراء بجهل و باعث تقویت این افسانه عوامانه بی اصل خواهد گردید .



شرح مفصلی که در خصوص نسخه مثنوی ملکی حضرت مستطاب آقای حاجی سید نصرالله مدظله مرقوم فرموده بودید باعث تشکر و استفاده گردید ، هینئاً لارباب النمیم نمیمهم ، ولی خدمت حضرت معظم له مستعدی است از قول بنده عرض کنبد که بنده پس از وفات مرحوم پرفسور براون دیگر رابطه ای با اوقاف کیب ندارم و جمیع روابط من بسا آن دستگاه بکلی منقطع شده است و انگهی این مثنوی که الآن در اوقاف کیب مشغول طبع و ترجمه آن هستند آنطورها که حضرت معظم له خیال میکنند صحیح و

(۱) این مطلب مربوط است بدیوان ناصر خسرو که در آن زمان زیر چاپ بود ، رجوع شود بحواشی

و تعلیقات بر دیوان مذکور ، ص ۶۲۴ .

مضبوط و از روی اتقان و دقت نیست. يك جلد از آن تا كنون از طبع خارج شده است از مطالعه آن و اضعا معلوم شد كه بسيارى از نسخ قديمه مضبوطه را بخصوص يك نسخه را كه در سنه ۶۹۷ یعنی فقط ۲۵ سال بعد از وفات مولوی استنساخ شده و فعلاً در كتابخانه لندن حاضر و موجود است طابع آن هيچ بكار نبرده است و من في الحقیقه نمیدانم وجه طابع این کتاب چیست و از روی چه میزانی است و چه نسخی را اساس خود بخيال خود قرار داده است ، در هر صورت چیزی كه یقین است اینست كه این طبع مشنوی چندان آس دهن سوزی نیست ، مشنوی حضرت معظم له باشد ان شاء الله برای يك طبع اساسی انتقادی كامل از این كتاب جلیل كه بعدها باهتمام خود ما ایرانیان البته بعمل خواهد آمد ، در هر صورت شرح کافی شافی كه از آن مشنوی و استخراجی كه از دیباچه آن مرقوم فرموده بودید از بس مفید بود همانطور عين آنها را بخط حضرت عالی بمشنوی چاپ علاءالدوله خودم الحاق نمودم .



اما شرحی كه در خصوص كتاب التنبیه علی حدوث التصحیف حمزة اصفهانی مرقوم فرموده بودید چه عرض كنم كه چقدر آب بدهان من آورد و تاجه اندازه كثرت خوشحالی از موجود بودن يك نسخه از این كتاب مستطاب كه تا كنون مانند سمبرغ و كیمیا فقط نامی از آن در افواه باقی بود و نیز كثرت شوق بداشتن يك نسخه از آن تا مدتی مدید سلب راحتی از من نمود و تا چندین شب بخواب میدیدم كه يك نسخه از آن را دارم . حالا چون خودتان مكرراً وعده فرموده اید كه بعضی مستدعیات بنده را در خصوص كتب و غیره حتی المقدور انجام خواهید داد از سر كار عالی **جلد ۱ و اكیداً خواهش** میکنم اگر اسباب زحمت نیست قبل از حر ككتان بهندوستان یکی از این سه كار را برای بنده بفرمائید ، یا از روی نسخه اصل يك نسخه (بمخارج خود بنده) برای بنده بنویساید یا عكس بیندازید یا آنكه خود نسخه مستنسخه خودتان را بایست سفارشی برای بنده بفرستید كه بنده فوراً در عرض يك هفته از روی آن خواهم داد عكس بیندازند و فوراً و بلا تراخی نسخه سر كار را بایست سفارشی اعاده خواهم داد . و گمان میکنم شق اخیر احسن و اسهل و جوه باشد زیرا كه دقتی كه سر كار در استنساخ و عدم تصرف در نسخه میفرمائید در دنیا كم نظیری برای آن دیدهام و نسخه جلد سوم جهانگشا كه سر كار استنساخ فرموده اید و الان نزد بنده است شاهد صادقی است بر این فقره ، لهذا اطمینانی با استنساخ دیگری ندارم پس یا همین شق اخیر را معمول بدارید یا شق اوسط را یعنی عكس برداشتن از نسخه اصلی (واضح است كه بمخارج خود بنده) ، مكرر عرض میکنم كه قبل از حر ككتان استدهای اكید شدید دارم كه این مرحمت را در حق بنده بفرمائید كه تا این كتاب را بنیم خواب و راحتی ندارم .



اما در خصوص كلمه مشكوكه حوسبان كه در تاریخ حمزة اصفهانی (چاپ برلین ص ۴۳ و چاپ پترزبورگ ص ۶۳) مسطور است هيچ شكی نیست كه این كلمه تصحیف و تعریف است و اصل آن را نمیدانم چه بوده است ولی از قراین آتیه بنده حدسی میزنم كه احتمال دارد مطابق واقع باشد ، ابتدا اصل عبارت حمزة اصفهانی را و عبارات معادله عين این فقره را از روی كتاب البدء و التاريخ لمطهرین طاهر المقدسی ج ۵ ص ۱۹۷ و غرر اخبار ملوك الفرس و سپهرم ص ۷۴۲ و كتاب تاریخ ابن واضح یعقوبی ج ۲ ص ۱۷۴ نقل میکنم و همی هذ :

عبارت حمزة اصفهانی ، « و كان فيمن خرج معه الف طباطخ والف حوسبان والف فهاد والف بازيار » .

عبارت تمالی ، « فجلا عن دارملكه ومعه الف طباطخ والف مطرب والف فهاد والف بازيار » .

عبارت البدء والتاریخ ، « وکان معه ... الف اسوار وابتاء الاساوره والف مغن والف طباح و فرائش ... فلما قیل تفرقت الحشم فنزلت الاساوره بلخ ونزل المغنون هراة واقام الفرائشون بمرء . چنانکه از مقایسه عبارت این سه مصنف متقاربی العصر که هر سه گویا از یک مأخذ (یعنی خدای نامۀ ابن المقفع ظاهراً) عین این فقره را در خصوص یزدجرد نقل کرده اند ملاحظه میفرمائید ظن متناخم بعلم بلکه علم حاصل میشود که کلمه حوسیان در عبارات حمزه کلمه ای فارسی بوده است که ثعالبی بجای آن «مطرب» ترجمه کرده است و مقدسی «مغنی» (بخصوص که مقدسی کلمه مغنی را تکرار هم کرده است بلفظ جمع که دیگر جای شبهه و شک در صحت عبارت نمی ماند) بنابر این بنده احتمال بسیار قوی میدهم که کلمه حوسیان در عبارت حمزه مصحف کلمه خونیا کر (حُنیَا کر) بوده است که بهمین معنی مغنی و مطرب و نوازنده و سازنده است بخصوص که حُنیَا کر بضم غاء است (رجوع بفرهنگک جهانگیری) و بنابر این هیچ استبعاد ندارد که حمزه آنرا محض توضیح خونیا کر با اوامی نوشته است ، و نیز حضرت عالی میدانید که کلمه حُنیَا کر در کتب عربی از قبیل اغانی و غرر و سیر مذکور ثعالبی و کتب جاحظ خیلی استعمال شده است یعنی این کلمه فارسی در عبارات مؤلفین عرب خیلی مستعمل بوده است و تصحیف خونیا کر به حوسیان خیلی آسان است بخصوص از طرف نساخ عرب که هیچ فارسی نمیدانسته اند و در تاریخ مذکور یعقوبی بجای این کلمه جبار طبع شده است و عین عبارتش اینست « وکان معه الف اسوار من اساورته والف جبار والف صناجة » و چون کلمه جبار در این مورد بهیچ وجه من الوجوه معنی مناسبی ندارد شك نیست که این کلمه هم تصحیف خنیا کر است (ولی این مرتبه تصحیف خنیا کر بی او نه خونیا کر با او و مثل عبارت حمزه) ، هذا ما یسنح لی والله اعلم بالصواب .



اما کلمه فمالة در سطر ۱۳ ص ۴۳ از عبارات حمزه اصفهانی شك و شبهه نیست که غلط است و صحیح آن فمالة است (چنانکه در چاپ بطرز بوزع همین طور است) یعنی با او همراهی و مساعدت کرد قال فی اللسان « و قد مالته علی الامر مالاة » ساعده علی و شایسته و فی حدیث علی رضی الله عنه ما قتلک عثمان و لامالات علی قتله ای ما ساعدت و لاعاونت .
سایر مطالب چنانکه در صدر عریضه عرض کردم بماند برای بعد از مراجعت بنده چه همین امروز حرکت خواهم کرد .

رتال جامع علوم انسانی

بقیة قصه دزدان (۱)

قاضی و صدرو وزیر ، استاد دار (۲)	میر جیش و کاتب و سالار بار
صاحب الشرطه ، نقیب و محتسب	صاحب حرّس ، آن کلان کلب کلب (۳)
صاحب السّر ، میرحسبه ، دجله بان	« شرم یکسونه » امیر مؤمنان
گر نمی بودیم یکسر زن بمزد	کی تسلط یافتی بر جمله دزد

۱ - رجوع فرمائید بمجلد ششم بقا ص ۳۱۰ . ۲ - منصبی عالی در عهد قدیم . ۳ - حارّ .
* شاعر معظم علامه دهخدا شفاهاً فرمودند که مقصودشان از «دجله» نفت خوزستان نیست .